

# سرشت انسان در رهبری<sup>(۱)</sup>:

## دیدگاه غرب

نویسنده: چارلز لیند هولم

مترجم: حسن عابدی جعفری

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

گروه مدیریت

### الف - چکیده

بررسی موشکافانه تئوریهای رهبری و مدیریت، مستلزم داشتن شناختی عمیق از مفاهیم زیربنایی این شاخه از علوم انسانی است. هنوز مهجورترین و اساسیترین این مفاهیم، «مفهوم انسان و سرشت اوست» که خمیرمایه تمامی نظریه‌های این رشته است.

در این مقاله، کوشش شده تا مدل‌های گوناگون از سرشت انسان که غربیان در طول چند قرن اخیر آنها را انتخاب و تجربه کرده‌اند و مبنای پردازش تئوریهای علوم انسانی خویش قرار داده‌اند، طرح و تحلیل گردد. در این راستا نظریات فیلسوفان نام‌آور اروپا با عنوانهایی چون خردگرایی، مطلوبیت‌گرایی و انسان برتر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

۱- این مقاله، ترجمه فصل دوم از کتاب زیر است:

Charisma. Charles Lindholm. Basil Blackwell, Inc., 3 Cambridge Center, Cambridge, Massachusetts, USA, 1990.

عنوان فصل عبارت است از:

"Human Beings As they Really Are" : Social theories Of the Passions

## ب: مدخل (۱)

متفکران مغرب زمین، در جریان تحلیلشان از سرشت انسان، حیات این موجود را به دو مقطع تاریخی متمایز تقسیم نموده، این فصل تمیز را رنسانس یعنی تجدید حیات فکری اروپا گرفته‌اند. در مقطع نخست، انسان را موجودی پیچیده در هاله‌ای از تقدس دیده‌اند که دارای هدفی غایی است. پس از رنسانس، تلاششان در جهت زدودن تقدس از چهره انسان و ارائه تصویری واقعی از این موجود بسیج گردیده است. در ترسیم این تصویر دوم از سیمای انسان، کوشش شده تا انسان آن چنان که واقعاً هست، نه آن چنان که باید باشد، و نه حتی آنگونه که آرزو می‌کند می‌تواند باشد، ترسیم گردد. در نتیجه، هیچ هدف غایی‌ای هم برای او قائل نشده‌اند. در هر یک از این دو زمینه - قبل و بعد از رنسانس - مدل‌های گوناگونی از سرشت انسان ارائه نموده‌اند. اگر چه این مدل‌ها اشتراکی بنیادین در مفروضات اساسی دارند، لکن در بسیاری جهات نیز با هم متفاوتند.

دانشمندان علوم انسانی، و از آن جمله علمای رهبری و مدیریت، بسته به اینکه کدامیک از این زمینه‌ها و کدامین مدل را در هر زمینه پسندیده و اختیار کرده‌باشند، گرایش آنها در پردازش تئوریهایشان متأثر از آن زمینه و مدل گردیده است. زیرا ناگزیر میان علوم - بویژه علوم انسانی - و فلسفه‌های رایج و جاری ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. در واقع فلسفه‌های رایج، آبشخور نظریه‌ها در این علومند. برای دانشجویان علوم انسانی و خاصه رهبری و مدیریت، اشراف بر این زمینه‌ها و پیش‌فرضهای آنها یک ضرورت است. بیشتر اوقات، در جریان آموزش این علوم، به دلایلی گوناگون و از آن جمله خارج بودن از موضوع درس، به این مفروضات و پیش‌فرضها اشاره‌ای نمی‌شود.

متن حاضر، از آنجا که بیان مستقیم و بی‌پیرایه یکی از اندیشمندان مغرب‌زمین در تبیین و تحلیل این مدل‌ها و زمینه‌هاست، جز در مواردی که نویسنده ارزشهای خود را القا نموده‌است، برای ادای مقصود فوق یعنی آشنایی با ریشه‌های فکری این نظریه‌ها، بسیار مفید و ارزنده تشخیص داده شده‌است. در خلال این مقاله، خواننده، سرشت انسان را از دیدگاه تئوری چند از فیلسوفان غرب مانند ماکیاوولی، هیوم، کانت، بنت‌هام، اسمیت، میل و نیچه به مشاهده خواهند نشست و در طی آن، گرایش جدید غرب را

در تحلیل سرشت انسان در خواهد یافت. گرایشی که توجه گر تفاوت‌هایی است که اخیراً میان مدیریت و رهبری قائل می‌شوند و طبعاً زیربنای نظریه‌پردازیه‌های آینده غرب در زمینه علوم انسانی خواهد بود. در ترجمه این متن، هیچ دخل و تصرفی صورت نگرفته و نقد نظریات به موقع دیگری محول گردیده تا اصالت آن و حفظ و امانت در انتقال نظریات نویسنده رعایت گردد. باشد که بدین طریق و استناد بی‌واسطه به اصل نظریات غریبه‌ها، قضاوت، آسانتر و نتیجه زودتر حاصل گردد.

### ج - مقدمه

طراحی مدل قانع‌کننده‌ای از جاذبه استثنایی،<sup>(۱)</sup> مبتنی بر ارائه مدل قابل قبولی از ریشه‌های رفتار انسان<sup>(۲)</sup> است. تلاش برای پردازش چنین مدلی، هرگز به فرهنگ و تفکر غرب منحصر نبوده است، بلکه این آرزو، الهامبخش و برانگیزاننده مستفکران بسیاری از جوامع بی‌شمار بوده است. کوشش برای تحلیل چنین معضل وجودی‌ای<sup>(۳)</sup> در متن و قلب مذاهب و اساطیر جای دارد، جایی که حیات انسان به مثابه تلاش برای دستیابی به یک هدف برتر و گریز از مرزهای انسانیت، به معنای آنچه هست، و رسیدن به انسانیت، آن چنان که باید باشد، ترسیم و تصویر شده است.

اما در جامعه جدید غرب، با فروپاشی سنتها و متلاشی شدن معتقدات پذیرفته شده دینی، انسان غربی با خلأی از علت غایی<sup>(۴)</sup> یعنی خلأ دارا بودن مفهومی مقدس از ظرفیت و تواناییهای انسان - روبرو گردیده است. با محروم شدن از داشتن چنین انگاره توأم با تقدسی<sup>(۵)</sup> از انسان، غرب می‌ماند و شبیحی غیر اسرارآمیز از انسان خطا کار و شک‌پذیر<sup>(۶)</sup> که دیگر قادر نیست خداگونه<sup>(۷)</sup> شود. این سیمای عملگرایی غیر اسرارآمیز جدید از انسان، نخستین بار در مغرب زمین توسط نیکلاماکیاولی<sup>(۸)</sup> تدوین و تبیین گردید. وی بر اساس قولی که به شهریار<sup>(۹)</sup> ولینعمت خویش داده بود تا انسان را، نه آن چنان که باید باشد،<sup>(۱۰)</sup> و نه آنطور که آرزو می‌کند

1 - Charismatic attraction

2 - The roots of human action

3 - Existential question

4 - Telos

5 - Sacred project

6 - Demystified image of a frail and fallible humanity

7 - God - Like

8 - Niccolo Machiavelli

9 - Princely Patron

10 - As they ought to be

باشد،<sup>(۱)</sup> بلکه آن چنان که واقعا هست،<sup>(۲)</sup> ترسیم کند، تدوین و ترسیم نمود. در ارائه این تصویر حتی آرمانهای<sup>(۳)</sup> ما کیاولی نیز کاملاً کاربردی بود. او به شهریار خویش چنین تفهیم کرد که تنها از طریق درک صحیح این انسان و استفاده از واقعیت بی پیرایه و غیراغراق آمیز<sup>(۴)</sup> از موقعیت چنین موجودی است که پادشاه خواهد توانست ثبات جامعه خود را حفظ نموده، و بر این انسانها امید حکمروایی داشته باشد. البته ممکن است ما امروز تصویری که وی از انسان به عنوان موجودی عاری از پیرایه تقدس<sup>(۵)</sup> بزدل<sup>(۶)</sup> و حریص<sup>(۷)</sup> ترسیم کرد، قابل مناقشه بدانیم، لکن تلاشی که ما کیاولی کرد باعث شد تا تصویر انسان مقدس آرمان خواه هدفمند،<sup>(۸)</sup> جای خود را به سیمایی واقعگرایانه تر از انسان، یعنی انسان آن چنان که واقعا هست بدهد. از آن زمان به بعد، این تصویر از انسان بود که زیربنای غالب تفکر اجتماعی غرب قرار گرفت.

با وجود این، این مفهوم "طبیعتگرا" از انسان،<sup>(۹)</sup> توسط پدیده‌ای به نام رابطه جاذبه‌مدار<sup>(۱۰)</sup> - که فرهنگ غرب آن را نفی و انکار می‌نماید - مورد تهدید قرار گرفته است. بر این اساس، پیروان چنین رهبری ادعا می‌کنند که رهبرشان خداگونه<sup>(۱۱)</sup> است و عضویت در گروه پیرامون این رهبر، به خودی خود، نوعی تجدید حیات علت غایی را اعاده می‌نماید. لکن تفکر نوین اجتماعی غرب مدعی است که به عنوان شاهدان خردگرای مدرن، حتی اگر مجبور شوند برای واقعیت ذهنی تقدس رهبر در نزد پیروان هم اعتباری قائل شوند، نمی‌توانند اجازه دهند که چنین توضیحی برای نشئه ماورایی و متعالی‌ای<sup>(۱۲)</sup> که اطرافیان به رهبر نسبت می‌دهند، تحلیل علمی صحیحی برای وضعیت جاذبه استثنایی تلقی گردد. موضع‌گیری تفکر غرب در این زمینه چنین است که اگر فرضاً قرار هم بشود که غرب در برابر مفاهیمی چون خداگونگی<sup>(۱۳)</sup> یا اهریمن‌صفتی<sup>(۱۴)</sup> موضوع تحقیق خود، یعنی انسان، خضوع نشان دهد، بناچار می‌باید با همان مفروضاتی که ما کیاولی از شخصیت انسان مبنی بر غیراسرار آمیز و غیرافسون شده<sup>(۱۵)</sup> بودن این

1 - As they wish they were

2 - As they really are

3 - Ambition

4 - Unadorned and unappetizing reality

5 - Unflattering

6 - Cowardice

7 - Greed

8 - The sacred teleological ideal

9 - "Naturalistic" concept of humanity

10 - Charismatic relationship

11 - Deity

12 - Supernatural aura

13 - Canonization

14 - Demonization

15 - Demystified and disenchanting human character

موجود بنا گذاشته، تحقیق خود را شروع کند.

#### د - نظریه دیوید هیوم: سیطره عاطفه بر تعقل

سؤال اساسی در این زمینه این است که این مدل طبیعت‌گرای انسان چیست و چه اجزا و عناصری دارد. دست کم از زمان یونان باستان به این طرف، فرهنگ و تفکر غرب، انسان را به صورت موجودی دو بعدی<sup>(۱)</sup> و گرفتار در کشاکش میان عاطفه<sup>(۲)</sup> و تعقل<sup>(۳)</sup> ترسیم کرده است. از اینرو، برای پردازش تصویری "واقعگرا" از انسان، همواره دوره کار وجود داشته. نخستین طریقه، مقدم داشتن ظرفیت تعقلی انسان بوده است. این شیوه از زمان افلاطون<sup>(۴)</sup> و در طول سنت مسیحیت<sup>(۵)</sup> تا عصر روشنگری<sup>(۶)</sup> شیوه غالب و راهبرد عام بوده است. در این دیدگاه، عواطف به منزله محرک‌های ابتدایی و درونی<sup>(۷)</sup> تلقی می‌شده که بیشتر احساس می‌شده‌اند تا ادراک، تا بدانجا که قادرند حتی انسان را علی‌رغم قضاوت صحیحش وادار به ارتکاب عمل کنند. بنابر این، به تعقل به عنوان یک ویژگی برتر<sup>(۸)</sup> انسان که می‌تواند عواطف را کنترل نموده و وی را به سمت اهداف متعالی تری هدایت نماید، نگریسته می‌شده است. در قلمرو این بینش، برای تعقل، نوعی ویژگی توأم با تقدس قائل‌اند؛ بدین معنی که انسانیت را که مدام به واسطه تمایلات سرکش<sup>(۹)</sup> خویش به ذلت کشیده می‌شده،<sup>(۱۰)</sup> با تعقلی الهی،<sup>(۱۱)</sup> از طریق تکاپوی فکری برای رسیدن به وحدت<sup>(۱۲)</sup> نجات می‌بخشد. لکن، حاکمیت تعقل،<sup>(۱۳)</sup> نشان داد که باز دست رفتن اعتبار و انسجام پذیرفته شده دیدگاه سنتی جهان، مستعد تهاجماتی است که بر آن وارد می‌آید. لذا ظهور بی‌وقفه شکاکیت<sup>(۱۴)</sup> نسبت به شالوده‌های بدیهی فرض شده تجربیات روزمره زمینه بروز پیدا کرد؛ به عنوان مثال، رنه دکارت<sup>(۱۵)</sup> در آغاز قرن هفدهم چنین نگاشته است:

1 - As a double creature

2 - Passion

3 - Reason

4 - Plato

5 - Christian tradition

6 - Enlightenment

7 - Inchoate internal drives

8 - A superior faculty

9 - Brute desire

10 - Dragged down

11 - Divine rationality

12 - An intellectual quest for unity

13 - The reign of reason

14 - Skepticism

15 - Rene Descartes

عقل در اجتناب از باور آنچه که کاملاً مطمئن نبوده و قابل تردید است، مرا به همان اندازه مجاب می‌سازد که در مورد آنچه که در همان نگاه اول کذب بودنشان محرز به نظر می‌رسد. کمترین زمینه‌ای از تردید که در شیشی مشاهده کنم، برایم کافی است که کل آن را مردود بدانم چرا که انهدام شالوده‌های یک کاخ،<sup>(۱)</sup> ناگزیر فرو پاشی کل کاخ را به همراه خواهد داشت. (۱۹۷۲: ۹۵)

تقریباً مقارن با همین سالها، پاسکال<sup>(۲)</sup> چنین اظهار نظر کرده است که بهترین و برترین کاری که تعقل می‌تواند انجام دهد، این است که تشخیص دهد که تمامی اعتقادات انسانی<sup>(۳)</sup> بر سه پایه طبیعت،<sup>(۴)</sup> آداب و رسوم<sup>(۵)</sup> و عادات<sup>(۶)</sup> بنیان‌گردیده است. دکارت و پاسکال هر دو معتقد بودند که تعقل اساساً یک صفت حسابگری<sup>(۷)</sup> در انسان است که تنها قادر است از ابزار و وسایل<sup>(۸)</sup> سخن بگوید نه از هدفها.<sup>(۹)</sup> این ویژگی، تحت تاثیر شرایط، به آسانی دستخوش نوسان می‌گردد.

این دو اندیشمند امیدوار بودند با به زیر کشیدن تعقل از سلطه مطلقه خویش، ایمان و اعتقاد نوینی را نسبت به حقیقت برتر و متعالی مذهب<sup>(۱۰)</sup> برانگیزانند. لکن بر عکس، پایه‌گذار بینش جدیدی شدند که در آن تنها احساسات و عواطف شخصی<sup>(۱۱)</sup> به رسمیت شناخته می‌شد. اما راهبرد دوم برای درک ماهیت انسان، مشخصاً به دیوید هیوم<sup>(۱۲)</sup> مربوط می‌شود. وی نه تنها بر آن شد تا حاکمیت سنتی تعقل<sup>(۱۳)</sup> را منهدم نماید، بلکه کوشید تا آن را با تقدم و اولویت بخشیدن به احساس جایگزین سازد. او در سال ۱۷۳۷ چنین نوشت:

من در وهله اول کوشش خواهم کرد تا اثبات کنم که تعقل هرگز نمی‌تواند به تنهایی انگیزه‌ای<sup>(۱۴)</sup> برای عمل ارادی<sup>(۱۵)</sup> انسان بوده باشد؛ و ثانیاً ثابت کنم که تعقل هرگز نمی‌تواند بر سر راه اراده با عاطفه مقابله نماید. (۱۹۷۸: ۴۱۳).

1 - Edifice

2 - Blaise Pascal

3 - Human Beliefs

4 - Nature

5 - Custom

6 - Habit

7 - A calculative Faculty

8 - Means

9 - Ends

10 - A higher transcendent religious truth

11 - Personal sensations and emotions

12 - David Hume

13 - The Traditional reign of reason

14 - Motive

15 - Action of the will

در چند صفحه بعد، به نحوی، تندتر، هیوم چنین اظهار می‌دارد:

حقیقت این است که تعقل برده عاطفه<sup>(۱)</sup> است، و باید هم چنین باشد؛ و تعقل هرگز نمی‌تواند در هیچ جایگاهی جز در مقام خدمت و اطاعت از عاطفه ظاهر گردد (۱۹۷۸: ۴۱۵).

در ادامه، هیوم برای توجیه نظر خویش، به اتخاذ یک موضع تجربه‌گرایی افراطی<sup>(۲)</sup> از سرشت انسان متوسل شده و چنین اظهار می‌دارد:

آگاهی انسان به طور اعم، چیزی جز مجموعه‌ای از دریافتهای حسی گوناگون<sup>(۳)</sup> که با سرعتی غیر قابل تصور به دنبال هم می‌آیند، و در حرکت و جنبشی دائمی‌اند، نیست (۱۹۷۸: ۲۵۲).

این استمرار و انسجام ظاهری جهان، که هسته اصلی تفکر منطقی<sup>(۴)</sup> را تشکیل می‌دهد، توهمی<sup>(۵)</sup> بیش نیست. چرا که آن، در نتیجه احساسهای انعکاسی مستقل<sup>(۶)</sup> بیشماری که در پاسخ به احساساتی که توسط عوامل خارجی و یا کارکردهای داخلی بدن فرد ایجاد می‌شود، بروز می‌نماید. بنابراین، آدمی نمی‌تواند به نحو متقاعدکننده‌ای از یک قانونمندی قابل اعتماد و یا هرگونه انسجام بدیهی نظام‌مند دفاع نماید.

هیوم نشان داد که اولاً تعقل در ید قدرت عاطفه است، و اینکه هر بارقه عاطفی<sup>(۷)</sup> به عنوان بازتاب احساسات متعدد، معتبر و با ارزش است. و ثانیاً، به واسطه تجربیات و سوابق متفاوت افراد، هرکس عواطف خاص خویش را داراست. بدین ترتیب، فلسفه هیوم، به نحوی مؤثر تمامی نظامهای اعتقادی<sup>(۸)</sup> را که ادعا می‌شد بر بنیان خرد دریافت شده و یا بر الهام ماورایی<sup>(۹)</sup> تکیه دارند، متلاشی نمود. به این طریق بود که هیوم دین خود را به ابهام زدایی<sup>(۱۱)</sup> از مذهب<sup>(۱۲)</sup> و سنت<sup>(۱۳)</sup> ادا نمود و در عین حال بنیانی فلسفی برای گردآوری اطلاعات به روش عینی<sup>(۱۴)</sup> و نیز برای روح آگاهی‌بخش روش علمی<sup>(۱۵)</sup> فراهم آورد... به طور خلاصه، در

1 - The slave of the passions      2 - A strongly empiricist view

3 - A bundle or collection of different perceptions

4 - The heart of rational thought

5 - An illusion

6 - Separate reflective impressions

7 - Passion

8 - Belief system

9 - Transcendent inspirations

10 - Dsintegrated

11 - Demystification

12 - Religion

13 - Tradition

14 - Pragmatic data collection

15 - Debunking spirit characteristic of the scientific method

نظر هیوم، درک انسان "آنطور که واقعا هست"، به معنی تنوع،<sup>(۱)</sup> سازگاری با شرایط،<sup>(۲)</sup> ایجاد تعادل میان خواسته‌ها،<sup>(۳)</sup> و بالاخره آمادگی پذیرش مصالحه<sup>(۴)</sup> است.

#### ۵- نظریه مطلوبیت گرایان: (۵) رابطه عاطفه و هدفمندی<sup>(۶)</sup>

از زمان طرح نظریه هیوم تا کنون، معاصران و دنباله روان وی سخت در تقلا بوده‌اند تا برای مکتب تجربه‌گرایی او کاربردی منطقی<sup>(۷)</sup> بیابند. این گروه در عین حال و همزمان کوشیده‌اند تا با استفاده از طیف متنوع احساسات خاصی که وی به عنوان جایگزینی برای دنیای منسجمی که با منطق الهی<sup>(۸)</sup> اداره می‌شد، برای آنها ارائه نموده است، یک نظم اخلاقی<sup>(۹)</sup> ابداع نمایند.

ازیک سو، در آلمان، امانوئل کانت<sup>(۱۰)</sup>، در عکس العملی نسبت به نظریه هیوم، کوشید تا از طریق ادعای خویش نسبت به وجود مقولاتی دستوری<sup>(۱۱)</sup> که هر انسانی ضرورتاً آنها را درک نموده و بر اساس آنها عمل می‌نماید، قدرت تعقل<sup>(۱۲)</sup> را احیا نماید. این دستور اساسی در شکل قضیه<sup>(۱۳)</sup> معروفی که هر کس نسبت به خود و دیگران باید به منزله هدف برخورد کند و نه وسیله،<sup>(۱۴)</sup> بیان گردید. آنچه را که این قضیه بر اهمیت آن تاکید دارد این است که انسان برای نفوذ در دیگران باید از طریق ارائه دلایل منطقی اقدام نماید، و بدین ترتیب برای آزادی<sup>(۱۵)</sup> و تعقل<sup>(۱۶)</sup> دیگران ارزش قائل شود؛ به عبارت دیگر، انسان می‌باید از اقدام برای نفوذ در دیگران به طریق غیر منطقی اجتناب ورزیده و بدین ترتیب از انکار تعقل و اختیار<sup>(۱۷)</sup> دیگران خودداری نماید. لکن، تلاش کانت، هم منطقا و هم عملا، محکوم به شکست بود. منطقا از این جهت که برای انسان کاملاً میسور بود که بگوید "بگذار با دیگران به عنوان وسیله برخورد شود، اما من به

1 - Diversity

2 - Adaptation to circumstances

3 - Balancing of desires

4 - A willingness to accept compromises

5 - Utilitarians

6 - Teleology

7 - Logical implications of his empiricism

8 - Divine rationality

9 - Some moral order

10 - Immanuel kant

11 - Categorical imperatives

12 - Power of reason

13 - Maxim

14 - As an end, not as a means

15 - Freedom

16 - Rationality

17 - Agency



عنوان هدف. "عملاً هم از این جهت مردود بود که مردم بیشتر مایلند تا با احتجاجات غیر منطقی (عاطفی)<sup>(۱)</sup> قانع شوند، در حالی که استدلالهای منطقی<sup>(۲)</sup> اغلب به نحو تأسف آوری در رسیدن به یک توافق عمومی<sup>(۳)</sup> نا کام می ماند.

برعکس، در انگلستان، مفروضات<sup>(۴)</sup> هیوم از پذیرش بیشتری برخوردار شد. بویژه جرمی بنتهام<sup>(۵)</sup> با مبنا قراردادن فرضیه تقدم احساس بر تعقل هیوم، مدعی شد که نوعی هدفمندی رادر عواطف کشف کرده که می تواند جایگزین چهارچوب مقدسی<sup>(۶)</sup> گردد که متروک گردیده است، در حالی که هیوم تعداد این تمایلات یا خواسته ها<sup>(۷)</sup> را متعدد می دانست، نقش بنت هام در این بود که آنها را به دو مورد عمده کاهش داد: تمایل اجتناب از رنج،<sup>(۸)</sup> و گرایش به کسب لذت.<sup>(۹)</sup> گام بعدی، محاسبه این بود که چه اقدامات<sup>(۱۰)</sup> و سیاستهایی<sup>(۱۱)</sup> بیشترین لذت و چه اقدامات و سیاستهایی کمترین رنج را به دنبال می آورد. بر این مبنا، بنت هام، انرژی شگفت انگیز خویش رادر خدمت کشف روانشناسی ای قرار داد که می توانست طول عمر،<sup>(۱۲)</sup> فشردگی،<sup>(۱۳)</sup> و میزان<sup>(۱۴)</sup> این احساسات اصلی را به منظور ساختن یک نظام اجتماعی که مبتنی بر اصول دانش جدید مطلوبیت گرایی<sup>(۱۵)</sup> بود اندازه بگیرد. در این دانش جدید، لذت هر فرد به لحاظ تئوریک می توانست به حدا کثر<sup>(۱۶)</sup> برسد.

همانطور که تئوری مطلوبیت گرایی بتدریج شکل می گرفت و توسعه پیدا می کرد، فرضیه هیوم مبنی بر وجود احساسات متعدد و نامتجانس<sup>(۱۷)</sup> دستخوش تغییر می شد و دقیقتر می گشت. متفکرانی که از سردرگمی ضمنی موجود در تصویر انسان ارائه شده در نظریه هیوم ناراضی بودند، کوشش نمودند تا با هر چه محدود تر کردن نگرش خود نسبت به عواطف و تمایلات

1 - Non \_ rational arguments

2 - Rational discourse

3 - Consensus

4 - Premises

5 - Jeremy Bentham

6 - Discarded sacred framework

7 - Desires

8 - The desire to avoid pain

9 - The desire to gain pleasure

10 - Acts

11 - Policies

12 - Duration

13 - Intensity

14 - Amount

15 - The new science of Utilitarianism

16 - Maximized

17 - Incommensurate and varied personal feelings

مادی انسان، مدل منظمتری از جامعه<sup>(۱)</sup> بنا نموده و جایگزین مدل هیوم سازند. اوج این گرایش زمانی فرارسید که آدام اسمیت<sup>(۲)</sup> نظریه خود را مبنی بر اینکه جستجوی ثروت،<sup>(۳)</sup> عمیقترین نیازهای انسان را تماماً برآورده می‌سازد، اعلان کرد. این تحدید<sup>(۴)</sup> نیازهای انسان، پیامدهای بسیار مهمی را به دنبال داشت. زیرا به این معنا بود که شخصیت انسان - که در این دیدگاه نشأت گرفته از عاطفه اساسی حرص<sup>(۵)</sup> به شمار می‌آید - توسط طرفداران مکتب مطلوبیت‌گرایی به عنوان شخصیتی پدیدار،<sup>(۶)</sup> قانونمند،<sup>(۷)</sup> قابل پیش بینی<sup>(۸)</sup> و متکامل<sup>(۹)</sup> تصویر می‌گردید. این تصویر از انسان، مفهومی کاملاً متفاوت و متمایز از دیگر شخصیت‌های ارائه شده از انسان داشت که در آنها آدمی را موجودی فارغ از خود،<sup>(۱۰)</sup> مشتاق<sup>(۱۱)</sup> و در عین حال دارای عواطف زایل شدنی عشق<sup>(۱۲)</sup> ترسیم می‌نمود. در نتیجه چنین روان‌شناسی محدودی، این تصور نضج گرفت که تعامل اجتماعی،<sup>(۱۳)</sup> در جهانی مملو از انسانهایی که هدف به حداکثر رسانیدن منافع خود<sup>(۱۴)</sup> را دنبال می‌کنند، (از طریق یک سلسله محاسبات منطقی) و با هدف به حداکثر رسانیدن تمایلات شخصی - یعنی توابع مطلوبیت<sup>(۱۵)</sup> - بنا گردیده و شکل می‌گیرد. خاصیت مثبت این کاهش شدید عواطف بشر به یک عاطفه محدود یعنی حرص،<sup>(۱۶)</sup> این بود که اکنون نظریه پردازان را قادر می‌ساخت تا زندگی انسان را نیز مانند بقیه اجزای بازار همچون تبادل اقتصادی،<sup>(۱۷)</sup> تابع همان فرمولهای ریاضی شبه قانون<sup>(۱۸)</sup> تلقی نمایند.

در چنین تصویری<sup>(۱۹)</sup> از انسان، هر فرد به مثابه جزیره مستقل یا امپراتوری کوچکی تصور می‌شود که دارای نیازها، خواسته‌ها و تمایلات مخصوص به خود است. در عین حال، فرض بر این است که هر امپراتوری فردی خواهد توانست در برابر هر چیزی (حتی ارزش روابط

1 - A more orderly model of society

2 - Adam Smith

3 - Pursuit of wealth

4 - Constriction

5 - Derived from the essential passion of greed

6 - Dogged

7 - Methodical

8 - Predictable

9 - Self-aggrandizing

10 - Selfless

11 - Firey

12 - Evanescent involvement of passionate love

13 - Social interaction

14 - Maximizing personal desires

15 - Utility functions

16 - Averse

17 - Economic exchange

18 - Rule-Like

19 - Image

شخصی)، سود و زیان<sup>(۱)</sup> خود را محاسبه کند. همچنین فرض بر این است که در این روابط و تبادلات نوعی تجانس<sup>(۲)</sup> نیز وجود خواهد داشت. این برداشت از انسان به عنوان موجودی منطقی و حسابگر که جز به منافع خویش نمی‌اندیشد<sup>(۳)</sup>، با اعتقاد و باور دیگر زمان خویش که کارکردگرایی<sup>(۴)</sup> نامیده می‌شد، قرین گردید. معنی این باور چنین بود که هر جزیی از اجزا، جایگاه خاصی در یک کل بزرگتر دارد، و این در حالی است که "دستهای نامریی"<sup>(۵)</sup> و نظم آفرین<sup>(۶)</sup> بازار، علی‌رغم تلاش آحاد افراد علیه یکدیگر، نوعی تعادل اجتماعی<sup>(۷)</sup> و جهان اخلاقی<sup>(۸)</sup> را حفظ می‌نماید.

در عین حال، این تصویر از انسان و اجتماع چندان بی‌اشکال هم نیست. اشکال<sup>(۹)</sup> اساسی آن در این است که این فلسفه به ظاهر ساده، بربک پایه متغیر و متزلزل، استوار گردیده است. در حالی که مطلوبیت، به قدر کافی ملموس و عینی<sup>(۱۰)</sup> به نظر می‌رسد، لکن فرضیه عامیانه‌ای که این نظریه بر آن استوار است، عملاً از این واقعیت که لذتهایی که از تمایلات عاطفی گوناگون افراد سرچشمه می‌گیرند، چند بعدی<sup>(۱۱)</sup>، پیچیده<sup>(۱۲)</sup> و متناقضند<sup>(۱۳)</sup>، غفلت می‌ورزد. در فضای تفکر خردنگر محدودی<sup>(۱۴)</sup> که توسط فلسفه تجربه‌گرایی عرضه می‌گردد، نه تنها هیچ طریق شناخته شده‌ای برای طبقه‌بندی لذتها<sup>(۱۵)</sup> و یا قراردادن آنها در یک سلسله مراتب وجود ندارد، بلکه پیگیری یک لذت به جای لذت دیگر به هیچ وجه منطقی نمی‌تواند معتبر و توجیه‌پذیر باشد. به علاوه، دنیایی که مطلوبیت‌گرایان آن را بدیهی فرض کرده، حتی تا آن حد که آن را مذهب‌زدایی نموده<sup>(۱۶)</sup> و در چهارچوب محدود بازار محصور کردند، در عمل ثابت کرد که به مراتب غیر عملیاتی‌تر، غیر منسجم‌تر از آن بوده که قابلیت محصور گشتن در قالب محاسبات منطقی ابزار به اهداف<sup>(۱۷)</sup> مطلوبیت‌گرایان ساده‌انگار را دارا باشد.

صرف نظر از اشکالات منطقی عمیق این نظریه، تئوری منفعت‌گرایی در مقام عمل نیز به

1 - Trade - offs

2 Consistency

3 - Self - interested

4 - Functionalism

5 - "Unseen hands"

6 - Orderly

7 - Social equilibrium

8 - Moral World

9 - The rub

10 - Concrete

11 - Polymorphous

12 - Complex

13 - Contradictory

14 - Atomizing mode of thought

15 - To rank pleasures

16 - Desacralized

17 - Means to ends

دشواریهای قابل ملاحظه‌ای برخوردار کرد. این مطلب وقتی آشکار شد که بنت هام دریافت که طرح‌های اجتماعی اصلاح طلبانه<sup>(۱)</sup> وی توسط اشرافیتی<sup>(۲)</sup> که بر اساس منطق او می‌باید منافع خود را تشخیص داده و از طرح وی دفاع می‌کردند، رد گردید. در همین اثنا، وقوع انقلاب فرانسه<sup>(۳)</sup> تصویر مطلوبیت گرایان مبنی بر وجود اولویت کسب ثروت<sup>(۴)</sup> و حسابگری<sup>(۵)</sup> در سرشت انسان<sup>(۶)</sup> را به شدت متزلزل و مخدوش ساخت. تحت تأثیر خطابه‌های<sup>(۷)</sup> آتشین<sup>(۸)</sup> انقلاب فرانسه، احساسات و عواطف مردم، نه آنگونه سرد و انعطاف پذیر<sup>(۹)</sup> که هیوم جوان تصویر کرده بود، و نه آنگونه قابل کاهش و تحدید به محاسبات منطقی که اسمیت ادعا کرده بود، از آب در نیامد. در چنین جوی<sup>(۱۰)</sup> هیچ جای شگفتی نیست که هنری سیج ویک،<sup>(۱۱)</sup> نظریه-پرداز اخلاقی مطلوبیت‌گرا در کمال نومیثی به این نتیجه برسد که اثبات منطقی اعتقادات بر بنیان مطلوبیت‌گرایی به هیچ روی ممکن نیست، و ناگزیر باید به "اشراق" فردی<sup>(۱۲)</sup> تمسک جست. فریاد اعتراض این نظریه پرداز آنگونه که نقل گردیده، چنین بوده است که هر جا که او در جستجوی جهان منظمی<sup>(۱۳)</sup> بر آمده، در عالم واقع جز بی‌نظمی و هرج و مرج<sup>(۱۴)</sup> چیزی نیافته است (McIntyre ۱۹۸۱:۶۳). حقیقت این است که این هرج و مرج نتیجه طبیعی و انحصاری اغتشاشی<sup>(۱۵)</sup> است که در تمایلات اماره شخصی<sup>(۱۶)</sup> و اساساً ناهمگونی<sup>(۱۷)</sup> که در کنه پیش فرضهای<sup>(۱۸)</sup> نظریه هیوم وجود دارد، نهفته است.

جالب توجه اینکه، علی‌رغم اشکالات عملی و فلسفی موجود در این نظریه، "فردگرایی مالکیت مدار"<sup>(۱۹)</sup> همچنان به طرز ریشه دار، در عمق تفکر جامعه غرب باقی مانده چرا که با ساختار اقتصادی حاکم همخوانی بسیار نزدیکی داشته و در خدمت اعتبار بخشیدن به آن قرار داشته است. در حال حاضر، نظریه پذیرفته شده شخصیت انسان توسط اقتصاددانان، به دلایل

1 - Ameliorative

2 - Aristocracy

3 - French Revolution

4 - Acquisitiveness

5 - Calculation

6 - Human Nature

7 - Rhetoric

8 - Inflaming

9 - Pliable

10 - Atmosphere

11 - Henry Sidgwick

12 - Personal "intuition"

13 - Cosmos

14 - Chaos

15 - Welter

16 - Compelling personal desires

17 - Incommensurate

18 - Humean paradigm

19 - Possessive individualism

حرفه‌ای، همین نظریه است که به عنوان مدل عامه‌پسند<sup>(۱)</sup> توجیه‌گر رفتار انسان باقی خواهد ماند تا تمامی رفتار این موجود را تحت عنوان تلاش برای<sup>۲</sup> به دست آوردن چیزی<sup>۳</sup> برای خویش<sup>(۲)</sup> تبیین و توجیه نماید.

### و- نظریه میل و نیچه: فلسفه انسان برتر

در عین حال، هنوز می‌توان به مدل دیگری از شخصیت انسان<sup>(۳)</sup> که در آثار جان استوارت میل<sup>(۴)</sup> به نحو ضمنی و در آثار پر حرارت فردریک نیچه<sup>(۵)</sup> به نحو صریح بیان شده است، دست یافت. میل که در طول بخش عظیمی از قرن نوزدهم بر صحنه تفکر اجتماعی انگلستان حکمروایی داشته است نهایت تلاش خود را به کار گرفت تا از دل بی‌نظمی و هرج و مرج حاکم بر نظریه منفعت‌گرایی، نظمی فلسفی استخراج نماید. او متفکر پیچیده‌ای بود که زودتر از دیگران به این تشخیص رسید که محاسبات محدود لذت‌گرایی برای تبیین پیچیدگی‌های حیات انسان کافی نخواهد بود. لکن وی علی‌رغم وارد آوردن اشکالاتی بر نظریه منفعت‌گرایی، آرمانهای بنت هام را مبنی بر ساختن جامعه‌ای مبتنی بر درک علمی از نیازهای انسان، همچنان حفظ کرده و ادامه داد. در حالی که دشواری و پیچیدگی اطلاعات داده شده و احساسات وارده در هر مورد خاص بدین معنی بود که چنین علمی هرگز کامل نخواهد گردید، لکن مدل چنین علمی در ذهن میل همچنان فردگرایانه<sup>(۶)</sup>، عینی<sup>(۷)</sup> و عملی<sup>(۸)</sup> باقی ماند. به هر تقدیر دانش سرشت انسان میل هرگز به رشته تحریر در نیامد، و سیمای جامعه ایده‌آل وی، درست مانند جامعه مورد نظر دیگر مطلوبیت‌گرایان<sup>۹</sup> بدون هیچ بنیان مستحکم هستی‌شناسی‌ای<sup>(۹)</sup> برجای ماند. لکن این سکه در نزد میل رویه دیگری نیز داشت که به یک راه کار غیر مطلوبیت‌گرایانه برای تکوین یک جهان اخلاقی که از دل ادراک میل از سرشت انسان<sup>(۱۰)</sup> بر می‌آید، منجر می‌گشت. این رویه دیگر از نظریه میل در باره انسان، در قالب مفهوم نابغه<sup>(۱۱)</sup> وی آشکار

1 - Accepted folk model

2 - To get something for the self

3 - Human character

4 - John Stuart Mill

5 - Friedrich Nietzsche

6 - Individualistic

7 - Concrete

8 - Pragmatic

9 - Ontological

10 - Human nature

11 - Concept of genius

گردید. انسان نابغه در نظر میل، به مثابه نوعی چراغ جادو<sup>(۱)</sup>، و پدیده‌ای غیر قابل تبیین و منحصر به فرد<sup>(۲)</sup> بود که از قلمرو انسانهای عادی<sup>(۳)</sup> بیرون می‌نمود. انسان برتر مورد نظر میل، انسانی مشتاقتر<sup>(۴)</sup> از دیگران است، با اراده‌ای قوی<sup>(۵)</sup> که می‌تواند خواسته‌ها و تمایلات خود را به 'عاطفی‌ترین عشق به فضیلت'<sup>(۶)</sup> و مستحکمترین کنترل‌های شخصی<sup>(۷)</sup> بدل سازد. از دیدگاه میل، این انسان به عنوان عنصری فعال<sup>(۸)</sup> سختگیر<sup>(۹)</sup>، مستقل از انسانهای معمولی<sup>(۱۰)</sup>، با طرز فکری ویژه<sup>(۱۱)</sup>، پراورزی<sup>(۱۲)</sup> و فارغ از خویشتن<sup>(۱۳)</sup> که تلاش می‌کند تاج جهان را بر اساس ایده‌های کمال یافته درونی خویش متحول سازد، ترسیم گردیده است. انسان نابغه‌ای که توسط میل توصیف می‌گردد، در واقع، تا حدود زیادی به خود میل شباهت دارد. به نظر او، این انسانها مانند رودخانه نیاگارا<sup>(۱۴)</sup> هستند که در ظرفیت محدود کانالهای آب شهری موازین و قواعد معمولی<sup>(۱۵)</sup> نمی‌گنجند، و محدود و مهار نمی‌شوند. آنها از چنان آزادی برخوردارند که می‌توانند راه را به بشریت بنمایانند. چنین انسان برتری، از نظر میل، یک ویژگی برجسته و پراهمیت دیگری هم دارد. این انسان در مقایسه با انسانهای معمولی، از حساسیت و درک ویژه‌ای نسبت به لذتهای برتر<sup>(۱۶)</sup> برخوردار است. میل، به تاسی از اندیشه عصر خویش و طبقه‌ای که بدان متعلق بود، این لذتهای برتر را لذتهای شعری<sup>(۱۷)</sup>، هنری<sup>(۱۸)</sup> و الهامبخشی<sup>(۱۹)</sup> می‌شمرد. انسانهایی که چنین لذتهایی را درک می‌کنند، از انسانهای عادی<sup>(۲۰)</sup> که صرفاً توسط احساسات حیوانی<sup>(۲۱)</sup> برانگیخته می‌شوند، برترند. بنابراین، میل کوشید تا با دفاع از وجود یک سلسله مراتب ذاتی لذت<sup>(۲۲)</sup>، مسأله ارائه نوعی اخلاق و نظم اجتماعی را حل نماید و متعاقباً مدعی شد که انسانهای نابغه طبیعتاً و بالذات<sup>(۲۳)</sup> در جریان اشاعه این

1 - Magic beacon

2 - A unique and inexplicable phenomenon

3 - Ordinary people

4 - Ardent

5 - Powerful will

6 - Level of virtue

7 - Sternest self - control

8 - Active

9 - Strict

10 - Isolated from ordinary humanity

11 - Idiosyncratic

12 - Energetic

13 - Selfless

14 - Niagara River

15 - Ordinary rules and norms

16 - Higher pleasures

17 - Poetic

18 - Artistic

19 - Inspiring

20 - Commoners

21 - Animal sensation

22 - An intrinsic hierarchy of pleasures

23 - Naturally

لذات برتر، دیگران را هدایت و رهبری می‌کنند. به همین ترتیب انسانهای دیگری که گرایش مادی کمتری دارند، نیز با تجربه نمودن این لذات برتر، به کیفیت میزان بهره‌جویی اجتماعی افزوده، سطح جامعه را ارتقا می‌بخشند.

میل با معرفی دو مفهوم سلسله مراتب اخلاقی لذات<sup>(۱)</sup> و انسانهای نابغه<sup>(۲)</sup>، از مشی تحمل‌پذیر هیوم مبنی بر همسانی عواطف، ایده منفعت‌گرایی مطلوبیت‌گرایان و نیز نظریه طرفداران اسمیت مبنی بر کاهش تمام عواطف به سود<sup>(۳)</sup> مبتنی بر حرص<sup>(۴)</sup> فاصله گرفت. وی در مقابل، به مدافعه از فلسفه حیات نوینی پرداخت که بر پایه ستایش<sup>(۵)</sup> از کسانی استوار بود که به گونه‌ای آشکار از خود احساسات نوع برتر را بروز می‌دادند.

روشن است که تمجید و تجلیل میل از انسانهای نابغه پیشقراول مفهوم انسان جاذبه مدار نوین امروز گردید. این تکریم نوا، رایحه طغیان شاعرانه‌ای را به همراه داشت که در انگلیس به سردمداری دو اندیشمند به نامهای ساموئل کول‌ریج<sup>(۶)</sup> و نیز دوست و مرشد دیرین میل یعنی توماس کارلایل<sup>(۷)</sup> علیه گرایشهای مکانیکی و تجربی به راه افتاده بود. از این هم تکان دهنده‌تر شباهت دیدگاه میل است به نظر فردریک نیچه که او نیز از انسان نابغه - و در تعبیر خودش ابرمرد<sup>(۸)</sup> - به گونه‌ای به مراتب آتشین‌تر تحلیل به عمل آورد. در حالی که میل از طریق مفهوم دوپهلوی انسان ذاتاً شاعر و نابغه<sup>(۹)</sup>، پیوند میان نابغه و ارتقای اخلاقی<sup>(۱۰)</sup> را ابداع نمود، نیچه بکلی چنین تصویری را منکر گردید. او بر خلاف میل و سایر فایده‌گرایان، نبود یک هدف مقدس یا نظم اخلاقی<sup>(۱۱)</sup> در جوامع نوین را کاملاً پذیرا می‌گردد. از اینرو، اینگونه اظهار می‌دارد که بدون وجود چنین نظم، هیچ سخنی از عواطف برتر نمی‌توان بر زبان راند، و هیچ راه معقولی برای پی‌ریزی اخلاقیاتی مبتنی بر ساختار طبیعی انسان نمی‌توان جستجو کرد. نیچه در بعد شکاکیت مطلق<sup>(۱۲)</sup> خود نسبت به تمامی نظامها، بیش از آنکه به هر فیلسوف انگلیسی

1 - Moral hierarchy of pleasures

2 - Notion of the genius

3 - Interest

4 - Avarice

5 - Apotheosis

6 - Samuel Coleridge

7 - Thomas Carlyle

8 - Ubermensch

9 - Genius's naturally poetic soaf

10 - Moral uplift

11 - Normative order

12 - Absolute skepticism

دیگری شباهت داشته باشد، به هیوم شبیه است. لکن او از شباهت به یک انسان موقر با ملایمت مانند هیوم بسیار فاصله داشت.

بر خلاف هیوم، وضعیت روحی نیچه بسیار متلاطم و تندروانه<sup>(۱)</sup> بود. روحیه وی متأثر از تب انقلابیگری<sup>(۲)</sup> عصر او، شکل گرفته از انگاره‌های شاعرانه سنت آلمان، و بخصوص تحت تأثیر شخصیت احساساتی داغ و متضاد او تکوین پیدا کرده بود. در نتیجه، بینش نیچه در باره سرشت انسان، که وی از طریق درون‌نگری و نه از راه مطالعه بدان رسیده بود، به شدت متلاطم و نامتعادلتر از بینش هیوم با خلق و خوی آرام و یا میل با اخلاق کالوینی<sup>(۳)</sup> است. این بینش وی البته با تجربه جدید غرب، هماهنگی بیشتری دارد.

در نظر نیچه که خود یک عمر طعم بی اعتباری را چشیده بود، بشریت "حیوانی" بیمار به حساب می‌آمد. در همین راستا تاریخ بشریت نیز چیزی جز قصه فرو نشاندن انزجار بردگانی<sup>(۴)</sup> که در حال مبارزه با اراده ظالمانه و آتشین اربابان<sup>(۵)</sup> خویش بوده‌اند، نبوده است. تفاوت میان این دو طبقه از انسانها<sup>(۶)</sup> در این است که ارباب، تمایلات خویش را پذیرا و در صدد تحقق آن است، و با تمامی توان در تعقیب ارضای لذتهای خویش است؛ در حالی که بردگان می‌کوشند تا ضعف خود را توجیه نموده و با ابداع اخلاقیات<sup>(۷)</sup>، انتقام خود را از اقویا بگیرند و بنابر این، اگر چه نیچه درست فرمول هیوم مبنی بر تقدم و اولویت انگیزه‌ها را می‌پذیرد، لکن کنکاشهای وی برای استنتاج اخلاقیاتی از دل این انگیزه‌ها را به شدت رد نموده و آن را چیزی بیش از سالوسیگری<sup>(۸)</sup> کسانی که به ذهنیات بردگی ملوث‌اند، نمی‌داند.

تصویر نابغه‌ای که توسط میل به عنوان یک شاعر و منتقد هنری<sup>(۹)</sup> ترسیم می‌گردد، در نظر نیچه اساساً انسانی جنگجوست.<sup>(۱۰)</sup> فضیلت چنین انسانی تنها به خاطر نیروی حیاتی و نشاط فوق‌العاده<sup>(۱۱)</sup> اوست. انسانهای بزرگ، مانند تحولات بزرگ تاریخ<sup>(۱۲)</sup>، به مثابه مواد

- |                                    |                         |                           |
|------------------------------------|-------------------------|---------------------------|
| 1 - Radical                        | 2 - Revolutionary ardor | 3 - Calvinistic Mill      |
| 4 - Slaves                         | 5 - Master              |                           |
| 6 - The two categories of humanity |                         | 7 - Invention of morality |
| 8 - A pious fraud                  | 9 - Connoisseur         | 10 - A warrior            |
| 11 - Overwhelming vitality         | 12 - Epochs             |                           |



منفجره‌ای<sup>(۱)</sup> هستند که در آنها انرژی فوق‌العاده‌ای به ودیعه نهاده شده است. این خاصیت انفجار همان چیزی است که نیچه از آن به "اراده یا خواست قدرت"<sup>(۲)</sup> تعبیر می‌کند. محتوای اراده یا خواست قدرت چنین تعریف شده است: "بالاتر از هر چیز و به طور کلی، نوعی عشق، و به معنای اخص کلمه، عشق به فرمان راندن"<sup>(۳)</sup> [وجود دارد]. کسانی که این قدرت اساسی<sup>(۴)</sup> فرمانروایی، ارزش آفرین<sup>(۵)</sup>، و انفجار آمیز را ابراز می‌کنند، کسانی هستند که به طور طبیعی بر ضعیفان تسلط می‌یابند. آنها قهرمانانی هستند که قانون خویش را فراتر از قوانین موجود و بر اساس محرکه‌های معتبر تمایلات شخصی خود به وجود می‌آورند. این ظرفیت و توان ذاتی فرماندهی در قالب ارزشها<sup>(۶)</sup> و در دنیایی که فاقد هرگونه ارزش دیگری است، چنین ترسیم می‌گردد:

"خیر"<sup>(۷)</sup> چیست؟ [خیر عبارت است از] هر آنچه که احساس قدرت، اراده قدرت‌طلبی، و نفس قدرت را در انسان تشدید و تقویت می‌کند.  
 "شر"<sup>(۸)</sup> چیست؟ [شر عبارت است از] هر آنچه که از ضعف و ناتوانی سرچشمه می‌گیرد.  
 "سعادت"<sup>(۹)</sup> چیست؟ [سعادت عبارت است از] احساس اینکه قدرتی افزایش می‌یابد، و یا اینکه مقاومتی در هم شکسته می‌شود.

با چنین افکار افراط آمیز بی‌بند و باری اخلاقی<sup>(۱۰)</sup>، و تأکید بر حق حکومت اقویا<sup>(۱۱)</sup>، نیچه دیدگاه محاسبه گرایانه بنت‌هام مبنی بر حرکت لذت و الم در جهت عکس یکدیگر را از یک طرف، و باور هیوم مبنی بر ملایمت عواطف را از طرف دیگر به ترتیب مردود دانسته و به باد استهزا می‌گیرد. در نظر نیچه واضح است که افزایش لذت، افزایش رنج را به دنبال می‌آورد؛ برای مثال، او از شادمانیهای فوق‌العاده<sup>(۱۲)</sup> یاد می‌کند که در نزد او "سرشار از احساس حیات و انرژی است، و حتی در این محدوده، درد نیز به منزله یک محرک عمل می‌نماید."

1 - Explosive material

2 - The will of power

3 - The affect of the command

4 - Elemental

5 - Transvaluing

6 - Ultimate value

7 - Good

8 - Bad

9 - Happiness

10 - Liberal morality

11 - The right of strong to rule

12 - Paradigm the orgy

نیچه معتقد است که درست در بحبوحه فوران طوفان عظیم احساسات برانگیخته شده، و در اوج شادمانی است که اراده قدرت و حکمرانی ابرمرد آزادگشته و ظهور می‌کند. احساسات او به مراتب قویتر از احساس دیگران است، و دقیقاً همین نیروی حیاتی عاطفی اوست که از وی یک ابرمرد می‌آفریند.

### ز- مدل نیچه و جمع‌بندی بحث

مشهورترین جنبه فلسفه نیچه اصالت عاطفه و ابزار آن است که در شکل ستایش وی از موجودی حریص و سیری‌ناپذیر، به شدت احساساتی و تشنه قدرت فرماندهی متبلور گردیده است. این جنبه از فلسفه نیچه با تصویری که هم منفعت‌گرایان و هم دیوید هیوم از انسان ترسیم می‌کند ظاهراً تفاوت دارد. مطلوبیت‌گرایان انسان را به عنوان موجودی حسابگر و خردگرا تصویر کرده‌اند. دیوید هیوم از انسان تصویری موقر، بردبار، و سیاستمدار عملگرا ترسیم نموده است. اما حقیقت این است که میان تمامی این فلسفه‌ها پیوندی نامرئی وجود دارد؛ این پیوند، در عصری که تعقل از تخت به زیر کشیده شده و آداب و رسوم و سنتها مشروعیت خود را از دست داده‌اند، عبارت است از قائل شدن اولویت و تقدم برای تمایلات انسانی. این پیوند، از پیش فرضهای مشترک این فلسفه‌ها سرچشمه می‌گیرد.

همانطور که قبلاً ملاحظه گردید، مطلوبیت‌گرایان، علی‌رغم گرایش عقلایی نظریه‌شان، مدل خویش از خیر بشر را کلاً بر بنیانی متزلزل و متغیر<sup>(۱)</sup> از تجزیه و تحلیل جزءنگر<sup>(۲)</sup> عواطف<sup>(۳)</sup> فردی هیوم بنا نهادند. زیر بنا قرار دادن عواطف شخصی منطقیاً مؤید همان امری است که محققان<sup>(۴)</sup> آن را احساسگرایی<sup>(۵)</sup> نامیده‌اند. احساسگرایی همان دکترینی است که مدعی است تمامی داوریه‌های ارزشی<sup>(۶)</sup> بویژه همه قضاوت‌های اخلاقی<sup>(۷)</sup> - مادام که ماهیتاً اخلاقی یا ارزشی باشند- چیزی جز بیان ارجحیت‌ها<sup>(۸)</sup> تلقی‌ها<sup>(۹)</sup>، و یا احساسات<sup>(۱۰)</sup> فرد نیستند.

1 - Shifting grounds

2 - Atomistic

3 - Individual passion

4 - Mac Intyre

5 - Emotivism

6 - Evaluative judgement

7 - Moral judgment

8 - Preferences

9 - Attitude

10 - Feeling

فلسفه قرون ۱۸ و ۱۹ انگلستان نیز همین ایده را به عنوان بنیان عاطفی رفتار<sup>(۱)</sup> پذیرفته و مورد استفاده قرار داد. اروپا کوشید تا این ایده را به طرحواره‌ای عقلایی<sup>(۲)</sup> از سرشت انسان بدل سازد. این فکر مبتنی بر مفروضاتی چون قابل محاسبه بودن لذت<sup>(۳)</sup>، ملایمت و سازگاری احساسات<sup>(۴)</sup>، و مرکزیت داشتن حرص<sup>(۵)</sup> قرار داشت که در قالب سود (منفعت) بیان می‌شد. این ایده به مثابه احساسی آرام و قانونمند تلقی می‌شد که سرانجام، به هماهنگی اجتماعی منجر می‌گردد.

این تصویر<sup>(۶)</sup>، ظاهراً، یک نظم منطقی را به ذهن القا می‌کند، لکن این نظم به قیمت کاهش و تنزل دامنه وسعت<sup>(۷)</sup> و پیچیدگی<sup>(۸)</sup> تمایلات انسان از یک طرف، و برتری مدل مکانیکی بازار از روابط انسانها<sup>(۹)</sup> از طرف دیگر، تمام می‌شود. در این مدل، بشریت به ماشین محاسبه هزینه<sup>(۱۰)</sup> که برای محاسبه ابزار و وسایل به کار می‌رفت، بدل می‌شد. ماشینی که در عین حال هیچ راهی برای قضاوت در باره اینکه چه اهدافی شایستگی تلاش به سوی خود را دارند، نداشت. اما نیچه راه و مسیر<sup>(۱۱)</sup> دیگری را در پیش گرفت. وی در حالی که پیامدهای منطق احساسگرایی را کاملاً پذیرفته بود، تنها عاملی را که به آن رسیده و با اطمینان قبول داشت و تجلیل می‌کرد، اصرار بر شدت عاطفه مردان بزرگ<sup>(۱۲)</sup> بود. این عامل همان هدفمندی<sup>(۱۳)</sup> را ارائه می‌کند که مدل "انسان عقلایی"<sup>(۱۴)</sup> فاقد آن بود. تلاش نیچه نیز بر آن بود تا خود، انسانی با چنین ظرفیتی گردد. با وجود این، می‌توان نیچه را، در مقام دفاع از این مطلب که آنچه واقعاً حائز اهمیت است، همان نیروی عاطفه انسان است، مشاهده کرد که حامل پیش‌فرضهای هیوم، مبنی بر اولویت قائل شدن برای دو عنصر ترجیح و عاطفه<sup>(۱۵)</sup> است، دانست. در عین حال او را متکی بر

- |   |                       |                              |
|---|-----------------------|------------------------------|
| 1 - Action  | 2 - Rational paradigm | 3 - Calculating of pleasures |
| 4 - Blandness and malleability of the sentiments              |                       | 5 - Centrality of avarice    |
| 6 - Paradigm  | 7 - Range             | 8 - Complexity               |
| 9 - A mechanistic market model of interpersonal relationships |                       |                              |
| 10 - Cost accounting machines                                 |                       | 11 - Tack                    |
| 12 - The urgent emotional intensity of the Ubermensch         |                       | 13 - Telos                   |
| 14 - The 'rational man' model                                 |                       |                              |
| 15 - Primacy of preference and emotion                        |                       |                              |

زیربنای فکری مطلوبیت‌گرایان در رسیدن به نتایج منطقی دانست. نتایجی که اگر چه به نحوی تلویحی و محتاطانه نهایتاً توسط میل عنوان گردید.

ادعای نیچه به صورتی ساده چنین بود که اگر تمایلات انسانی تمامی آن چیزی است که باید وجود داشته باشد، پس بگذار تا آنها عظیمترین تمایلات باشند. بگذار که قویترین انسانها از جهت عاطفی جهان را یکجا ببلعند تا اشتهای سیری‌ناپذیر خویش را اشباع کنند. بدین ترتیب است که در این تفکر مردم آشکارا ابزار لذت<sup>(۱)</sup> قلمداد می‌گردند. همان مردمی که در تفکر مطلوبیت‌گرایی، به نحوی تلویحی، چنین فرض می‌شدند. در قاموس نیچه، ابرمرد، در جستجوی قلبهای رئوف و رحیم<sup>(۲)</sup> نیست، بلکه او انسانی است که به دنبال خیل برده‌ها<sup>(۳)</sup> و یا ابزار می‌گردد. تنها هدف او در رابطه با مردم این است که از آنها، حداکثر بهره‌برداری را بنماید. بنابراین، هم تجلیل نیچه از رهبران بزرگ به عنوان نشاط عاطفی<sup>(۴)</sup> اساسی، و هم مدل انسان به عنوان یک موجود حسابگر خردگرا، هر دو را باید پاسخهایی دانست به اصرار جانکاه هیوم بر ترجیح نسبی افراد<sup>(۵)</sup> به یکدیگر، به عنوان جایگزینی برای هرگونه رسالت مقدس انسان<sup>(۶)</sup>.

یکی از محققان<sup>(۷)</sup> در این زمینه می‌نویسد: "بزرگ مرد، نشانگر آخرین تلاش تفکر فردگرایی<sup>(۸)</sup> برای گریز از پیامدهای ناگزیر خویش است." جالب توجه اینکه هیوم که خود در دیدگاه خویش انسان را موجودی با سرشت ملایم و پیچیده تلقی می‌کرد، و نیز از انسان برتر متلون<sup>(۹)</sup> متنفر بود، به دست خویش، زمینه را برای انسان دو بعدی "خردگرا"<sup>(۱۰)</sup> از یک طرف و "انسان برتر"<sup>(۱۱)</sup> از طرف دیگر فراهم آورد.

بنابراین، ما با دو مدل از انسان روبرو هستیم:

مدل نخست بر اساس راهی که انسانها با یکدیگر تبادل و تعامل دارند تا به خواسته‌های خویش برسند. این راه کار، به مفهومی از انسان منجر می‌شود که موجودی حسابگر خردگرا

1 - instruments of pleasure

2 - Compassionate heart

3 - Servants

4 - As a revelation of primal irrational vitality

5 - Relativistic personal preference

6 - Any sacred human mission

7 - Mac Intyre

8 - Individualism

9 - Volatile superman

10 - The two - dimensional rational man

11 - Ubermensch

قلمداد گردد. موجودی که می‌داند چگونه ابزار و وسایل را ارزیابی کند<sup>(۱)</sup>، لکن راهی برای سنجش هدفها<sup>(۲)</sup> ندارد.

مدل دوم بر نفس قوت تمایلات<sup>(۳)</sup> و اولویت عاطفه و اراده فرمانروایی<sup>(۴)</sup>، به عنوان ارزش مطلق، تأکید می‌ورزد. این مدل به مفهومی منتهی می‌شود که تجلیل از انسان فوق‌العاده عاطفی است، انسانی که "بزرگ مرد" نامیده می‌شود.

اما برخلاف تفاوت‌هایی که این دو مدل در جهت‌گیریهای خود دارند، آنها در مفروضات زیربنایی خویش کاملاً به هم مرتبطند؛ این مفروضات عبارتند از: ابهام‌زدایی از تقدس‌ها<sup>(۵)</sup> و اولویت بخشیدن به ترجیهای عاطفی شخصی<sup>(۶)</sup>.

نهایتاً این طور به نظر می‌رسد که اگر این مفروضات مورد پذیرش قرار گیرند، تنها امیدی که برای در هم شکستن تنگنای عقلایی جهان‌بینی<sup>(۷)</sup> که در آن "عاطفه" تا حد "منفعت" تنزل داده شده است، و "عشق" تا حد "تابع مطلوبیت" پایین کشیده شده است، باقی می‌ماند، همانا مدل "بزرگ مرد" نیچه باشد که فرجی حاصل نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

1 - Know how to weigh means

2 - To measure ends

3 - The strength of desire

4 - The primal emotion of the will to command

5 - Demystification of the sacred

6 - Primacy of personal emotional preferences

7 - The logical grip of a worldview



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني